

زیباشناسی اسلوب تأکید در سوره یوسف (ع)

دکتر حجت رسولی^۱

دکتر قادر قادری^۲

چکیده

تأکید در قرآن کریم صرفاً ابزاری برای آرایش کلام نیست، هم چنان که نمی‌توان، آن طور که برخی گمان می‌کنند، آن را «حشو» به حساب آورد واز آن بی‌نیاز شد. تأکید آمده در جای جای قرآن، همگی به اقتضای حال و مقام است، به گونه‌ای که اگر از سیاق کلام حذف شود، بخشی مهم از معنی از بین می‌رود. بنا براین، اسلوب تأکید در سراسر قرآن ضمن این که جزو ساختار اصلی معنی بوده، متضمن معانی فرعی دیگری نیز هست که در نهایت به صورت یک نواخت و منسجم معنایی کلی را پدیدار می‌سازد. تأکید در قرآن مانند یک تابلو نقاشی، که بسیار ماهرانه ترسیم شده است، خود را می‌نمایاند و شگفتی و عظمت را به نمایش می‌گذارد. قرآن در تمام جاهایی که در آن تأکید به کار رفته است، با کمال دقت، ملاحظه اقتضای کلام با حال و مقام را نموده است. یکی از این جایگاه‌ها سوره یوسف (ع) است.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، نقد، زیباشناسی، تقدیم، تأخیر، سوره یوسف (ع).

۱. دانشیار دانشگاه شهید بهشتی تهران.

۲. استادیار دانشگاه پیام نور.

مقدمه

شیوه بیان قرآن از حیث والایی، و گزینش واژگان منحصر به فرد بوده، و متعالی‌ترین نوع کلام می‌باشد، و تمام دانشمندان حوزه بلاغت بر این مطلب اجماع نظر دارند که قرآن کریم از اسلوبی خاص برخوردار است و با شیوه عربیها در کتابت و تألیف و خطابه کاملاً مغایر است، و روش و شیوه بیان آن آنقدر والا و دست نیافتنی است که همه سخنوران و شیوا سرایان عرب را مات و مبهوت ساخته است، به گونه‌ای که نه تنها نتوانسته و نمی‌توانند مانند آن را بیاورند، بلکه یارای نزدیک شدن به آن را نیز ندارند.

در حقیقت، شیواسرایان عرب بر این مطلب نیک واقف بودند که شیوه بیان قرآن با دیگر شیوه‌های بیانی و گفتاری، تمایزی آشکار دارد، در روایت آمده است که انیس، برادر ابوذر، به وی گفت: در مکه با مردی ملاقات نمودم که بر دین تو بود، و معتقد بود که خداوند او را به سوی بشر روانه ساخته است. گفتم: نظر مردم درباره او چه بود؟ جواب داد: آنان می‌گفتند: او شاعر است، کاهن است، ساحر است. انیس - که خود شاعری توانا بود - گفت: البته من گفتار کاهنان را شنیده‌ام، اما سخن آن مرد شباهتی به گفتار آنان ندارد، سخن او را با معیارهای شعری شعرا نیز سنجیده‌ام، اما هیچ کدام از شعرا معتقد نیستند که این نوع گفتار، شعر است، پس قسم به خدا که او راستگوست، و آنان دروغگویند». (مسلم، ۲۰۱ م: ص ۲۶۴-۲۶۵)

ولید بن مغیره نیز با صراحتی بیشتر به این مسأله می‌پردازد و می‌گوید: چند نفر از قریش به نزد من آمدند تا در رابطه با پیامبر (ص)، به رأیی واحد برسند و نظر خود را در موسم حج به اطلاع مردم برسانند. برخی گفتند: او شاعر است. برخی نیز گفتند: او کاهن است. عده‌ای هم گفتند: او ساحر است و عده‌ای نیز معتقد بودند که او دیوانه است اما ولید همه این اقوال را رد نمود و گفت: قسم به خدا، گفتار او از حلاوت و شیرینی خاصی برخوردار است، اصل و اساس آن بس ارجمند است، و شاخه‌های آن پُر بار می‌باشد، و تمام گفته‌هایتان درباره قرآن، باطل است، و بهتر است بگویند: او ساحر است، زیرا گفتاری را آورده است که با آن میان انسان و پدر، برادر، همسر، و قوم و عشیره‌اش جدایی می‌اندازد. پس با سخن او موافقت کردند، و جلسه را ترک نمودند. (ابن هشام، ۱۹۹۸ م: ج ۱، ص ۲۱۱)

آری! قرآن کریم با بیان زیبا و شیوه شیرین خود، احساسات اعراب را تسخیر نمود، به گونه‌ای که در برابر طنین روح بخش آن، دوام نیاورند، به همین جهت تلاش نمودند میان قرآن و مردم جدایی ایجاد کنند و آنان را از شنیدنش بازدارند، زیرا نیک می‌دانستند به محض این که نوای ملکوتی آن به گوش انسانها برسد، به شدت آنان را متحول می‌سازد: (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَأَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ). (فصلت / ۲۶)

اکنون این سؤال مطرح است با وجود همه موانعی که بر سر راه رسیدن قرآن به سمع و اذهان مردم قرار گرفت، این کتاب وحیانی چگونه توانست ذهن و اندیشه اعراب را تسخیر نماید؟! و چگونه جملگی مؤمنان و کافران، تأثیر شگرف آن را سحر انگیز خواندند؟! این همان چیزی است که ما را بر آن می‌دارد تا در پی کشف منبع این سحر برآییم.

شکی نیست که قرآن کریم از چنان عناصر بلاغی، و اسالیب بیانی و اسرار و نهفته‌های ذوقی برخوردار است که هر شنونده‌ای را به گونه‌ای متحول می‌سازد که گویی او را مسحور کرده‌اند، همان‌گونه که مخاطبان عصر نزول قرآن نیز در برابر تأثیر سحر گونه‌اش دوام نیاوردند و گفتند: (إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ). (مدثر / ۲۴)

اسلوب بیانی قرآن، از ساختاری بسیار متین و مستحکم برخوردار است، و همچون بنایی با شکوه می‌باشد که خِشْت خِشْت آن با نظم و دقتی خاصی روی یکدیگر قرار گرفته است، به گونه‌ای که هر واژه‌ای از آن به بهترین وجه ممکن در جایگاهش قرار گرفته است، طوری که اگر جای آن با واژه‌ای دیگر عوض گردد، ساختار آن به کلی عوض شده و آن همنوایی و هماهنگی بسیار تنگاتنگ میان ساختار جمله به کلی از بین می‌رود، بنابراین می‌توان گفت که محال است جای یک واژه قرآن با واژه‌ای دیگر عوض شود، و یا چیزی دیگر بر آن افزوده گردد.

آری! اگر کسی بخواهد واژه‌ای از کتاب خدا را حذف کند، و واژه‌ای دیگر از میان واژگان عرب را جایگزین آن سازد، قطعاً زیباتر از آن را نخواهد یافت! و چنانچه با دقت به آن بنگریم، می‌بینیم که قرآن متنی مقدس و بی‌ظنیر است، اما اگر عده‌ای نتوانند این همه شگفتی و ظرافت آن را درک کنند، این به آن سبب است که آنان از ذوق سالم و قریحه نیکوی عرب- در زمان نزول قرآن - برخوردار نیستند. (حمصی، ۱۹۹۷م: ص ۹۵)

یکی از اسالیب بلاغی که در قرآن به وفور مورد استفاده قرار گرفته، اسلوب تأکید است. کاربرد «تأکید» در قرآن، علی‌رغم استفاده فراوان از آن، صرفاً جنبه زیبایی نداشته، و صبغه حشو و تطویل به خود نمی‌گیرد و موجب ثقل و سنگینی «نص» نمی‌گردد، بلکه رکنی از ارکان ساختار لغوی و بیانی قرآن به حساب می‌آید، و آن را پر بارتر می‌نماید. بنابراین، قرآن زمانی یک مطلب را همراه با تأکید می‌آورد که مخاطب نیازمند آن باشد، و چنانچه مخاطب در صداقت مطلبی متردد باشد، یکی از ابزارهای تأکید را به کار می‌برد، و در صورتی که مخاطب منکر مطلبی باشد، از دو یا چند ابزار تأکید استفاده می‌کند. بنا بر این، قرآن کریم هر جا که از اسلوب تأکید استفاده کرده، به صورت بسیار دقیق و کارشناسانه این مسأله را رعایت نموده است، و در گزینش واژگانی که مورد تأکید قرار می‌گیرند، و قرار دادن آنها در جایگاه مناسب، بی‌نهایت دقت به خرج داده است. (صالح سامرایی، ۱۹۸۶م: ص ۱۱۵)

ما در این مقاله، در برابر سوره یوسف (ع) که در حقیقت «أحسن القصص» است و بهترین و زیباترین داستان جهان را با زیبایی بسیار کامل و همراه با تمام جاذبه‌های مادی و محسوس، و صف‌آرایی نیروی ایمان و شیطان به تصویر می‌کشد، و دانشمندان زیادی از زوایای متعدد به آن نگریسته، و مرواریدهایی درخشان از عمق آن استخراج نموده‌اند، زانوی ادب زده، و با روشی کتابخانه‌ای و تحلیلی، آیتی از آن را مورد مذاقه و امعان نظر قرار می‌دهیم که اسلوب تأکید در آنها به کار رفته است، و با مراجعه به تفاسیر معتبر علمی و کتب وزین علوم قرآنی، نیز با استمداد از بضاعت علمی ناچیز خود، گوشه‌ای از زیباییهای بلاغی موجود در آنها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم، تا مشخص سازیم که در این سوره مبارکه از چه ابزارهایی برای تأکید استفاده شده است، و اصولاً این تأکیدها به چه منظور و مقصودی صورت گرفته است؟

۱- تأکید به وسیله «إِنَّ»

۱-۱: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ). (یوسف/۲)

این آیه، اولین موردی است که در سوره یوسف (ع) مورد تأکید قرار گرفته است. در این آیه خداوند متعال نزول قرآن از سوی خود را به وسیله «إِنَّ» مورد تأکید قرار می‌دهد، زیرا کفار مکه و یهود که از رسول خدا درخواست نمودند تا داستان یوسف (ع) را برایشان تعریف کند، به نبوت پیامبر (ص) ایمان نداشتند، نیز به این مسأله باور نداشتند که قرآن از جانب خداوند متعال نازل شده

است. (محمود حجازی، ۱۹۶۸م: ج ۲، ص ۶۴) بلکه معتقد بودند که مردی از ناحیهٔ یمامه به نام «رحمان» این مطالب را به او می‌آموزد. (طوسی، بی‌تا: ج ۶، ص ۱۲۳) به همین خاطر، خداوند متعال قبل از اینکه به بازگویی داستان یوسف پردازد، با استفاده از (إِنَّ) بر این مسأله تأکید می‌کند که قرآن از جانب او نازل شده است، تا قبل از هر چیز زعم و گمان فاسد آنان را ابطال نماید. ضمن اینکه موضوع «نازل کردن قرآن بر پیامبر» یک امر کاملاً غیبی است، و طبیعتاً برای اثبات مسائل غیبی نیازی شدید به استفاده از اسلوب تأکید می‌باشد، تا هر گونه شک و شبهه را از ذهن مخاطب برطرف سازد.

۲-۱: (إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ) (یوسف / ۵)

تأکید در این آیه به منظور برطرف ساختن تعجب یوسف (ع) از توطئه‌چینی فرزندان یعقوب است. انگار یعقوب (ع) به یوسف (ع) می‌گوید: فرزند عزیزم، از توطئه‌چینی برادران و بدخواهی آنان شگفت زده مشو، چرا که شیطان، دشمن آشکار انسان است، و از هر فرصتی استفاده می‌کند تا نفس «اماره» او را تحریک نماید و حسادت و خودخواهی را در او برانگیزد و او را دچار وسوسه و به شرّ و فساد وادار نماید. (محمود حجازی، همان: ص ۶۴)

خداوند متعال تأکید می‌کند که شیطان آشکارا به دشمنی انسان می‌پردازد و از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد تا برادران یوسف (ع) را علیه وی تحریک نماید و آتش حسادت را در آنان شعله‌ور سازد و آنان را علی‌رغم اینکه در خانه نبوت بزرگ شده بودند، به کاری وادار نماید که هیچ عاقبت خوشی ندارد.

۳-۱: (قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ). (یوسف / ۱۷)

موضوع رفتن برادران یوسف (ع) به صحرا و مسابقه دادن آنان به صورت مؤکد ذکر شده است، این در حالی است که سایر جملات موجود در این آیه بدون تأکید آمده است، و این موضوع تا حدودی عجیب به نظر می‌رسد. البته برادران یوسف (ع) از این جهت موضوع اول را همراه با تأکید آوردند که پدرشان به طور جدّی منکر ادعایشان بود، و حرف آنان را باور نمی‌کرد، و فرزندان در برابر پدر پیر خود احساس گناه می‌کردند، به همین خاطر در صدد اثبات ادعای باطل خود بودند. در این زمینه باید گفت که برادران یوسف (ع) مطمئن بودند که توسل جستن به ابزارهای تأکیدی که

برای اثبات ادعای خود از آن استفاده می‌کنند، نمی‌تواند پدرشان را قانع کند، به همین خاطر مستأصل شده و در ادامه سخنان خود گفتند: (فَأَكَلَهُ الذُّبُّ)، نیز به دنبال آن گفتند: (وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ) یعنی دیگر سودی ندارد که گفتار خود را به صورت مؤکد بیاوریم و با قَسَم خوردن، حجت و برهان خود را متقن جلوه بدهیم، چرا که خداوند متعال می‌فرماید: (وَجَاؤُوا عَلَيَّ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ) (یوسف / ۱۸) یعنی این - بر اساس گمان باطل خودشان - دلیلی آشکار است و چه بسا در صورت حجت و استدلالهای کلامی آنان، پدرشان را به آن قانع سازند. واز آنجا که آنان دلیلی محسوس ارائه دادند، دیگر نیازی به استفاده از ابزارهای تأکیدی نبود.

۴-۱: (قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ). (یوسف / ۲۳)

هنگامی که یوسف (ع) به اوج قدرت و بلوغ جسمانی رسید، همسر عزیز مصر به وی علاقه مند شد، و او را به سمت خود فراخواند، اما او که خداوند وی را برای حمل رسالت خود برگزیده بود، سزاوار نبود دامان خود را به گناه بیالاید، به همین خاطر پاسخ ردّ خود را در دو جا با (إِنَّ) مؤکد ساخت: (إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ) یعنی سرورم عزیز مصر، مرا مورد تکریم قرار داده، و نعمات زیادی را به من داده است. این جملات نقش مقدمه را داشت و از آن چنین نتیجه‌گیری نمود: (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) همانا اسائه ادب در رابطه با کسی که با من نیکی نموده است، ستمی بزرگ به حساب می‌آید، و سرانجام آن جز پشیمانی و خسران چیز دیگری نیست.

دو جمله مقدمه را به صورت مؤکد آورد، و شکی نیست چنانچه مقدمه، حالت مؤکد و یقینی داشته باشد، نتیجه آن نیز مؤکد و یقینی خواهد بود. و حضرت یوسف (ع) این مسایل را به آن جهت مطرح نمود که همسر عزیز مصر را با گفتگو و منطق قانع نماید، و چنان چه یکی از دوشق کلام (مقدمه و نتیجه) بدون تأکید ذکر می‌گردید، توازن میان مقدمه و نتیجه از بین می‌رفت.

۵-۱: (إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ) (یوسف / ۲۴)

مقام یوسف (ع) بسی پاک و برتر از آن است که سفیهان و نادانان گمان می‌برند، درست است شیطان تهدید نموده است که تمامی فرزندان آدم را گمراه نماید، اما او نمی‌تواند بندگان مخلص خدا را از راه به در برد: (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ). (حجر / ۴۰) و یوسف (ع) کسی بود که خداوند او را برای تبلیغ رسالتش برگزید. در این آیات، خداوند بر چندین ویژگی نیکوی یوسف (ع) شهادت

می‌دهد؛ اول این که او از بندگان نیکوکار بوده است. دوم این که از بندگان مؤمن و پرهیزگار بوده است و این آیه نیز بیانگر آن است که او «از بندگان مخلص خدا» می‌باشد. و چیزی که باعث شده خداوند او را با این صفات نیک بستاید، این است که یوسف (ع) بر انجام اوامر خدا و اطاعت از فرمانهای او، اتصاف به تقوی و اخلاص، و حفظ صفای نفس و پرهیز از کینه‌توزی، صبر و استقامت ورزید. و با برخورداری از این تأکیدات عظیم الهی، خط بطلانی بر تمامی توهّمات جاهلانی کشید که او را در جایگاه خائن نشانند، «و اگر این گونه بود که آن کوردلان می‌انگاشتند، هرگز خداوند هر نوع «سوء» و «فحشاء» را از وی دور نمی‌ساخت». (طوسی، همان: ص ۱۲۳)

۶-۱: (إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكِنَّ إِنَّ كَيْدَكِنَّ عَظِيمٌ) (یوسف / ۲۸)

جمله فوق از سخنان عزیز مصر به حساب می‌آید، و او بعد از آن که با چشم خود نشانه‌های عفت و پاکدامنی یوسف (ع) را مشاهده نمود، همسر خود را متهم ساخت، و از آن جهت این مطلب را با سه ابزار تأکیدی (جمله اسمیه، اِنَّ، و اِنَّ) مؤکّد ساخت که «توطئه و دسیسه‌های زنان بسیار ظریف است، و به شدت قلب آدمی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آنان همواره با طنز و وحیله‌گری با مردها روبرو می‌شوند، اما شیطان در پاره ای از اوقات با استفاده از این ابزار به مقابله با آدمها برمی‌خیزد.» (بیضاوی، ۲۰۰۰م: ج ۲، ص ۱۶۹)

۷-۱: (إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ). (یوسف / ۲۹)

این جمله هم سخن عزیز مصر به حساب می‌آید، و استعمال «اِنَّ» و استفاده از «كنت» که مفید تقوی حکم است، بیانگر آن می‌باشد که عزیز مصر در گناهکار بودن همسرش و پاکدامنی یوسف (ع) هیچ شکی نداشته است.

۸-۱: (إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ) (یوسف / ۳۷)

یوسف (ع) در صدد آن بود تا توجه دوستان زندانی خود را به سمت معرفت خدا جلب نماید، و نهال ایمان را در دل آنان بکار و به این منظور آشکار اعلام نمود که او شریعت و آیین کافران را رها کرده است و از آنان بری می‌باشد و این تأکیدی از جانب او بر این است که خداوند تأویل

خواب آنان را به وی آموخته است، چرا که او به خدا ایمان دارد و هیچ شریکی برایش قایل نمی‌شود و از آیین کافران تبرّی جسته است. (طوسی، همان: ص ۱۴۰)

۹-۱: (إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِمْ عَلِيمٌ) (یوسف / ۵۰)

انسان، فرشته نیست که گناه نکند و دچار اشتباه نشود، بلکه شهوتهایی فراوان در او است که وی را دچار عصیان و طغیان می‌نماید و در پاره‌ای اوقات، فرد گناهکار تصوّر می‌کند که خداوند متعال هرگز او را نمی‌بخشاید. تأکیدی که در این آیه به کار رفته بیانگر این مطلب می‌باشد که «پروردگار متعال از وسوسه‌های نفسانی چشم پوشی می‌کند، و چنان‌چه کسی در حق خویش دچار گناه شود و استغفار نماید وبه گناه خود اعتراف کند، او را می‌بخشاید». (بیضاوی، همان: ص ۱۷۸)

۱۰-۱: (قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ) (یوسف / ۹۷)

هم‌چنان که قرآن تعبیری را همراه با تأکید ارائه می‌کند، در صورت لزوم و مادام که سیاق کلام اقتضای تأکیدی کمتر را داشته باشد، آن را این‌گونه می‌آورد. مثلاً برای دلالت بر تأکید ضعیف و با توجه به سیاق کلام و مقتضای حال، اقدام به آوردن «إِنْ مخففه» و «نون تأکید خفیفه» می‌کند. موارد زیر از این جمله می‌باشد:

برادران یوسف (ع) در مقام اعتذار به وی گفتند: (وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ) با «إِنْ» مخففه، و به پدرشان گفتند: (إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ) با «إِنْ» مشدده. شاید به ذهن انسان خطور کند که بهتر بود تعبیرها به عکس حالت موجود باشد، زیرا آنان به‌طور مستقیم به یوسف (ع) بدی کرده بودند، لذا ضرورت داشت که برای تأکید بیشتر از «إِنْ» مشدده استفاده می‌کردند، در حالی که نسبت به پدرشان چنین نکردند.

اما اگر کمی دقت کنیم درمی‌یابیم تعبیری را که قرآن بکار برده دقیق‌ترین و بی‌نظیرترین است، زیرا برادران یوسف (ع) هنگامی که پدرشان را - که از شدت حزن و فراق و کارهای ناروایی که از سوی ایشان انجام شده بود- در حالت نابینایی دیدند، این وضعیت، آنان را بر آن داشت تا با تأکید بیشتر مراتب اعتراف به خطا و معذرت خواهی خود را عنوان کنند، در حالی که یوسف (ع) بعد از جدایی از آنها از سوی خداوند مورد اکرام قرار گرفت و به مکانی رفیع رسید، لذا حسد و ناجوانمردی برادران او منشأ خیری بزرگ برای یوسف (ع) گردید؛ دقیقاً عکس

آنچه که برای پدرش اتفاق افتاد، لذا تفاوتی آشکار میان دو حالت وجود دارد و آنجا که نسبت به پدرشان بیشتر احساس خطا و تقصیر کردند، آن گونه گفتند که گفتند.

آنچه از سیاق آیات قرآن بر این امر دلالت می‌کند آن است که یوسف (ع) برای آنها از خداوند مغفرت طلبید، بدون اینکه برادرانش از او چنین چیزی را بخواهند: (قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ). (یوسف/۹۲) اما پدرشان برای آنها استغفار نکرد، گرچه از پدرشان خواستند که برایشان استغفار نماید، بلکه فقط به آنان وعده داد که برای آنان طلب استغفار کند: (قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ). (یوسف / ۹۷-۹۸)

جالب این است که از واژه «سوف» استفاده کرد نه از واژه «سین»! زیرا دلالت «سوف» بر آینده دورتر، بیشتر از دلالت «سین» می‌باشد که این خود دال بر عمق تأثر یعقوب (ع) به وضعیتی فاجعه‌باری است که برادران یوسف (ع) مسبب آن بودند.

آری، اعتراف پسران یعقوب (ع) در مقابل برادرشان کافی نبود، زیرا گناهی را که در حق او مرتکب شده بودند، پدرشان را نیز به شدت تحت تأثیر قرار داد و آن چنان او را محزون و غمگین ساخته بود که در نتیجه آن بینایی چشمانش را از دست داد، لذا در برابر پدرشان به گناه و اشتباه خود اقرار نمودند و اعتراف خود را با (إِنْ) مؤکد ساختند، این در حالی است اعترافی را که در برابر برادرشان یوسف (ع) انجام دادند، باسه ابزار تأکید، مؤکد ساختند: (وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ)، و در این مطلب ظرافتی فراوان وجود دارد که باید در آن بیاندیشیم. قربانی اصلی اشتباهی که برادران یوسف (ع) مرتکب شدند، یوسف (ع) بود، آنان از روی قصد و عمد و پس از رایزنی‌های فراوان تصمیم گرفتند که یوسف (ع) را از بین ببرند، حال آن که اذیت و آزار پدرشان مقصود اصلی آنان نبود، و به تعبیری دیگر آنان در صدد آزار رساندن به وی نبودند، بلکه اذیت و عذابی که به یعقوب (ع) رسید در نتیجه کاری بود که با یوسف (ع) کردند.

به همین جهت، زمانی که با یوسف (ع) روبرو شدند، در حالی که او به قدرت و شوکتی فراوان دست یافته بود، و می‌توانست از آنان انتقام بگیرد، بسیار از او عذر خواهی نمودند، و بر جلب رضایت وی بسی حریص بودند، لذا، اعتراف آنان همچون عذرخواهی شان به‌طور مؤکد صورت گرفته است، و شاید بتوان گفت که آنان به آن جهت فراوان از یوسف (ع) عذرخواهی نمودند، زیرا

می دانستند که پدرشان به سبب شفقت و عاطفه پدری، از آمادگی بیشتر برای تسامح و چشم پوشی برخوردار است، اما این امر را از برادرشان زیاد انتظار نداشتند، چون او را بسی مورد اذیت و آزار قرار داده و در صدد کشتنش برآمده بودند.

۲- تأکید به وسیله «أَنْ»

۲-۱: (أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ) (یوسف / ۵۹)

پس از آنکه حضرت یوسف (ع) بعد از سالها دوری و جدایی، برادران خود را شناخت، طوری با آنان برخورد نمود که بار دوم همراه با برادرشان برگردند و گفت: (همانطور که مشاهده نمودید، من به بهترین وجه ممکن پیمانه شما را دادم، و بهترین نوع گندم را در اختیارتان گذاشتم و اسباب آسایش شما را فراهم ساختم). به همین خاطر زمانی که یوسف (ع) از آنان خواست در مراجعه بعدی برادرشان را نیز با خود بیاورند، آنان را مورد «ترهیب و ترغیب» قرار داد، و ترغیب را در این قالب بیان نمود: (أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ) (همان). و ترهیب را این گونه مطرح ساخت: (فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ) (یوسف / ۶۰)، این تهدید از آن جهت بسیار مؤثر افتاد که آنان به شدت از نظر آذوقه و غذا در تنگنا بودند، و فقط در نزد یوسف (ع) می توانستند این نیاز خود را برطرف سازند و چنانچه یوسف (ع) نیز این کالای اساسی را از آنان منع می کرد، قطعاً آثارش فاجعه بار می بود، به همین خاطر یوسف (ع) مؤکداً آنان را تشویق نمود که اگر برادرشان را با خود بیاورند، بار دیگر به صورت کامل به آنان گندم خواهد داد.

۳- تأکید به وسیله «لام مفتوح»

۳-۱: (وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ) (یوسف / ۳)

زمانی که خداوند متعال خواست بر این مطلب تأکید نماید که رسول خدا (ص) چیزی از داستان یوسف (ع) را نمی داند، از «لام تأکید» استفاده نمود، و این به آن جهت بود که بر این مطلب تأکید نماید که پیامبر (ص) قبل از نزول قرآن از این داستان هیچ اطلاعی نداشته است، زیرا مشرکان، پیامبر را متهم می ساختند که آنچه او با خود آورده، افسانه های پیشینیان است و آن را از دیگران آموخته است و معنای آیه چنین است: «قبل از این که داستان یوسف (ع) را در قالب وحی برایتان بیان نمایم، از آن بی خبر بودی و هیچ اطلاعی از آن نداشتی، و اصلاً چنین داستانی به قلبت نیز

خطور نکرده بود» (زمخشری، ۱۹۹۳م: ج ۲، ص ۴۴۱) بنا بر این به جهت دفع این توهمات باطل، موضوع اطلاع نداشتن پیامبر از سرگذشت یوسف (ع) را مورد تأکید قرار داد؛ امری که بر صحت نبوت و صدق ادعای آن حضرت دلالت می‌کند. و خداوند متعال در جمله (لَمِنَ الْغَافِلِينَ) از لام تأکید استفاده کرده است، تا بر این مطلب تأکید نماید که پیامبر به طور کلی از داستان یوسف (ع) بی‌خبر بوده است. لازم به ذکر است که خداوند متعال نفرمود: (لَمِنَ الْجَاهِلِينَ) زیرا گاهی اوقات آدمی مطلبی را می‌شنود، در حالی که درباره آن چیزی نمی‌داند، مثلاً عده کثیری از مردم در رابطه با انرژی هسته‌ای مطالبی زیاد را شنیده‌اند، اما در آن زمینه چیزی نمی‌دانند، اما چنان چه کسی نسبت به مطلبی غافل و بی‌خبر باشد، این بدان معنی است که مطلقاً چیزی در آن رابطه به قلب او خطور نکرده است. به همین خاطر بار معنایی غافل بودن نسبت به چیزی با جاهل بودن نسبت به آن بسیار متفاوت است.

پس، پیامبر (ص) نسبت به موضوع یوسف (ع) به طور کلی غافل بود، اما در این سوره به تفصیل و با دقت از داستان یوسف (ع) سخن رفته است، و این بیانگر آن است که این گفتار از پیامبر نیست، بلکه از جانب خداوند متعال وحی گردیده است: (بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ) (یوسف / ۳).

۲-۳: (إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا) (یوسف / ۸)

برادران یوسف (ع) در رابطه با چگونگی از میان برداشتن او با یکدیگر مشورت نمودند، و برای توجیه رفتار خود چنین عنوان کردند که «یوسف (ع) و برادرش در نزد پدرمان، از ما محبوب‌تر است، و این گفتار را با یک «ادات تأکید» که عبارت از «لام مفتوحه» است، مؤکد ساختند: (لِيُوسُفُ)، و اصولاً استفاده از ساختار تأکید در گفتارشان: (لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا) برای توجیه پیشنهاد عجیب و غریبی است که به زودی مطرح می‌کنند؛ پیشنهادی که موجب اتخاذ یک تصمیم متهورانه خواهد شد و آن عبارت از خلاص شدن از شر یوسف (ع) است! بنابراین آنان اسباب و عللی را که منجر به اتخاذ این تصمیم شد، مورد تأکید قرار دادند تا چنین به نظر آید که تصمیم آنان بسی معقول و مقبول است و انگیزه‌ها و عواملی زیاد منجر به اتخاذ آن شده است. به همین خاطر موضوع محبت فراوان پدر نسبت به یوسف (ع) را با یک «ادات تأکید» مورد تأکید قرار دادند: (لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا)، سپس موضوع را جدی تر نموده و گفتند: (إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)

(یوسف/همان) تا بدون هیچ وقفه و تأملی بگویند: (اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ) (یوسف / ۹) و اگر آنان برای عملی نمودن تصمیم خود دلایلی مؤکد - به زعم و گمان خویش - ارائه نمی کردند، هرگز پیشنهاد کشتن برادرشان امری مقبول به نظر نمی آمد. بنابراین برای رسیدن به چنین تصمیمی عجیب و غریب، حتماً می‌بایست اسبابی را که منجر به آن شود، مورد تأکید قرار دهند.

شاید کسی فکر کند که استفاده از دو ابزار تأکید در گفتار برادران یوسف (ع)، بیانگر وجود یک نفر «متردد» و یا «منکر» در میان آنان بوده است. اما آیا در میان مجموعه آنها، چنین فردی وجود داشته است؟! آری! عقل و اندیشه آنان منکر گفتاری بود که بر زبان آوردند، به دلیل اینکه گفتند: پس از به اجرا درآوردن این نقشه پلید، انسانهایی صالح و شایسته خواهیم شد: (وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ) (یوسف/همان) بنابراین، خرد و اندیشه آنان مخالف نیت و تصمیمشان بود، زیرا خود اعتراف نمودند که تصمیم آنان، به جا و شایسته نیست، و آنان به صورت واضح و صریح به این موضوع اعتراف نمودند.

۴- تأکید به وسیله «قسم»

۴-۱: (قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتُوْا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهٰلِكِيْنَ) (یوسف / ۸۵)

حضرت یعقوب (ع) نمی‌توانست ادعای فرزندانش را مبنی بر خورده شدن یوسف (ع) توسط گرگ، باور کند و همین امر موجبات شگفتی آنان را فراهم کرده بود. به همین خاطر، آنان تعجب و قسم را در عبارت (تالله) با یکدیگر آوردند و تأکید نمودند که به یاد آوردن خاطره یوسف (ع) او را نابود خواهد ساخت، و با این کار خواستند او را از چنین عملی بازدارند و در همان حال از به یاد آوردن خاطره و نام یوسف (ع) پس از آن همه سال ابراز تعجب نمودند. و زمانی که خداوند سبحان خواست تأثر و تأسف شدید یعقوب (ع) نسبت به یوسف (ع) را توصیف نماید، درحالی که این عمل از نظر فرزندانش امری عجیب به نظر می‌آمد - زیرا آنان نتوانسته بودند جای خالی یوسف (ع) را در دل پدر پر کنند - این حالت را با کلماتی کاملاً عجیب و غریب بیان نمودند. خداوند متعال از زبان آنان می‌فرماید: (قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتُوْا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهٰلِكِيْنَ) و از عجیب و غریب ترین واژگان قسم استفاده نمودند؛ زیرا حرف (تاء) کمتر به عنوان حرف قسم به

کار می‌رود و با ذوق و فهم عموم مردم سازگاری کمتر دارد، حال آن که استعمال حرف (باء) و (واو) برای قسم نزد عموم مردم از شهرت و استعمالی بیشتر برخوردار است. سپس خداوند متعال از مشهورترین افعالی که اسم را مرفوع و منصوب می‌کنند، استفاده نمود، زیرا فعل (کان) در نزد اهل فن بسی مشهورتر از فعل (تَفْتَتُوْ) می‌باشد و استعمال آن نیز فراوان‌تر است. نیز واژه (حرضاً) در میان سایر واژگانی که برای هلاکت و نابودی به کار می‌روند، عجیب و غریب‌تر به نظر می‌آید. بنابراین در این ساختار که حاکی از ابراز تعجب و شگفتی است، از واژگانی استفاده شده است که هر کدام در نوع خود و به نسبت سایر واژگانی که در آن زمینه مورد استفاده قرار می‌گیرند، از جایگاهی کاملاً متفاوت و شگفت‌آور برخوردار می‌باشند و این یکی از ظرفیتهایی است که قرآن را تبدیل به متنی کاملاً متعالی و غیرقابل تقلید نموده است.

۵- تأکید به وسیله «مصدر»

۱-۵: (فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا) (یوسف / ۸۵)

فعل (يَكِيدُوا) به وسیله حرف (لام) متعدی گشته است، حال آن که این فعل ذاتاً متعدی است، اما به جهت تأکید و مبالغه در تهدید و ترساندن، به وسیله حرف (لام) متعدی شده است و بسیار واضح است که تأکید موجود در این اسلوب بسی رساتر از آن است که گفته شود: «فَيَكِيدُوكَ كَيْدًا». نیز گفته شده است که در اینجا از حرف «لام» برای متعدی ساختن استفاده شده است تا متضمن معنای حيله گری و توطئه‌چینی بیشتر باشد. (عمادی، بی‌تا: ص ۲۵۳)

۶- تأکید به وسیله «چند ابزار تأکید؛ إِنَّ و لام مفتوحه»

۱-۶: (إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (یوسف / ۸)

برادران یوسف (ع)، گفتار خود را به وسیله دو ابزار تأکید، مؤکد، ساختند: (إِنَّ و لام در لفی) حال آن که میان برادران یوسف (ع) کسی نبود که در این مطلب شک و تردید داشته باشد که یوسف (ع) و برادرش نزد پدرشان، از آنان محبوب‌تر است. نیز کسی از آنان منکر این مطلب نبود که پدرشان در گمراهی آشکاری قرار دارد. پس چرا این ساختار به صورت مؤکد آمده است در حالی که آنان نیازی به تأکید نداشتند، بلکه همگی بر آن موضوع اتفاق نظر داشتند؟ در این ساختار، برای توصیف «گمراهی» از واژه «مبین» استفاده شده است، تا به این مسأله اشاره کنند که این

حالت و وضعیت برای پدرشان مناسب نیست و تأکیدی که در این جا به کار رفته است برای جلب اعتنا و توجه بیشتر است. (آلوسی، ۱۹۹۴م: ص ۲۵۸)

۶-۲: قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ (یوسف / ۱۳)

پاسخ حضرت یعقوب (ع) به فرزندانش که با استفاده از دو ابزار تأکید «إِنَّ ولام» در (لَيَحْزُنُنِي) آمده است، بسی جای تأمل است، در همان حال جمله (وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ) (همان) بدون تأکید آمده است. بنا بر این باید پرسید که چرا جمله اول همراه با تأکید فراوان آمده است، اما آثاری از تأکید را در جمله دوم نمی بینیم؟

حضرت یعقوب (ع) از این که برادران یوسف (ع)، او را همراه با خود بیرون ببرند، به شدت ابراز نگرانی کرد، و علت این امر دو چیز می تواند باشد: اول این که حضرت یعقوب (ع) در پاسخ به گفتار آنان که گفتند: (مَا لَكَ لَا تَأْتِنَا عَلَيُّ يَوْسُفَ) (یوسف / ۱۱)، نسبت به سرنوشت یوسف (ع) ابراز نگرانی شدید نمود و او با این کار خواست ظن و گمان آنان را مبنی بر این که پدر به آنان اعتماد ندارد، برطرف سازد و تأکید نمود که از فراق و دوری یوسف (ع) نگران است، نه این که ترس آن را داشته باشد برادرانش به او آسیبی برسانند. دوم این که خواست تأکید نماید که حزن و اندوه او به سبب دوری یوسف (ع) نیست، بلکه به آن علت است که آنان او را با خود می ببرند، و این که این کار مقدمه ای خواهد شد برای این که هر نوع بدی را نسبت به او روا دارند.

پس حضرت یعقوب (ع) بر این موضوع تأکید نمود که او به شدت از این موضوع نگران خواهد بود که یوسف (ع) همراه با آنان بیرون برود، چرا که رفتن یوسف (ع) با آنان عامل پیدایش حزن و اندوه شدید او خواهد شد؛ همان چیزی که بعد از مدتی یعقوب (ع) شکایت آن را به نزد خدا برد: (قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ) (یوسف / ۸۶)

حضرت یعقوب (ع) موضوع «خورده شدن یوسف (ع) توسط گرگ را» همراه با تأکید بیان نمود، زیرا او اطمینان داشت که چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد، زیرا خداوند متعال حضرت یوسف (ع) را برای حمل رسالت و پیام آسمانی خویش برگزیده بود و در آینده، تعبیر خواب و رؤیا را به او خواهد آموخت و نعمتهایش را به صورت کامل به او ارزانی خواهد داشت و چنانچه گرگ او را می خورد هیچ کدام از این موارد تحقق نمی یافت، بنابراین گفتار یعقوب (ع) در این

زمینه بدون تأکید بیان گردیده است. اما با این وجود، این موضوع (ترس از خورده شدن یوسف(ع) توسط گرگ را) بهانه نمود تا ظن و گمان فرزندان را مبنی بر این که پدر به آنان اعتماد ندارد، برطرف نماید، باشد که این بهانه در نزد آنان مقبول افتد و یوسف(ع) را در نزد پدر ماندگار سازد!

۳-۶: (قَالُوا لَئِن أَكَلَهُ الذَّيْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ) (یوسف / ۱۴)

تأکیدات فراوان که در این آیه به کار رفته است: «لئن، إن و لام در (لخاسرون)» بسی جای تأمل است! همه این ادوات تأکید در زمینه بر طرف ساختن ترس پدر از «خورده شدن یوسف(ع) توسط گرگ» به کار گرفته شده است. آنان به طور مفرط در این زمینه از ابزارهای تأکید استفاده نمودند، تا اطمینان خاطر پدرشان را فراهم سازند و یوسف(ع) را با آنان بفرستد.

آنچه جای شگفتی است این است که برادران یوسف(ع) در برابر نگرانی پدرشان از فراق و دوری یوسف(ع) - که به صورت مؤکد بیان شده است - بدون هیچ توجهی گذشتند، اما به موضوع نگرانی پدر از خورده شدن یوسف(ع) توسط گرگ - که به صورت غیر مؤکد وارد شده است و اکثراً نشان دادند و گفتند: (قَالُوا لَئِن أَكَلَهُ الذَّيْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ). فخر رازی در این زمینه می‌گوید: حرف تأکید «لام» در (لئن أَكَلَهُ الذَّيْبُ) بیانگر آن است که «إن شرطیه» مستلزم جزا است؛ یعنی اگر این واقعه اتفاق افتد ما از زیانکاران خواهیم بود، و این «لام» به آن جهت وارد شده است که بر این استلزام تأکید نماید. (رازی، ۱۹۹۷م: ج ۶، ص ۴۲۶) زمخشری نیز می‌گوید: این «لام» بیانگر وجود قَسَم پنهانی است که تقدیر آن چنین خواهد بود: «قسم به خدا اگر گرگ او را بخورد ما زیانکار خواهیم بود». (زمخشری، همان: ص ۴۴۹)

به کارگیری این همه ابزار تأکید از سوی برادران یوسف(ع) شاید به آن خاطر باشد که آنان از قبل برای یوسف(ع) توطئه چینی نموده و بر چگونگی از سر راه برداشتن وی به توافق رسیده بودند، و هنگامی که حضرت یعقوب(ع) ابراز ترس نمود که گرگ وی را بخورد، و یا احتمالاً از جانب آنان آسیبی به او برسد، از چند ابزار تأکید استفاده نمودند، زیرا معقول نیست که برادران به منظور تأمین خواسته پدر و برطرف نمودن نگرانیهای او و نحوه خلاص شدن از شر یوسف(ع) به توافق برسند، اما بر آنچه که در نزد پدر می‌گویند توافق نداشته باشند!

۴-۶: (إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (یوسف / ۳۰)

این گفتار بیانگر ابراز تعجب شدید از رفتار همسر وزیر مصر است. زنی که یوسف (ع) را به طرف خود فرا خواند و از وی درخواست نامشروع نمود. حال آنکه زن به طبیعت حال از این نوع کارها تا حدودی پرهیز می‌کند و ترجیح می‌دهد در این زمینه از وی درخواست شود. آیا جای تعجب نیست زنی که در این سطح از موقعیت اجتماعی قرار دارد با خادم خانه خود مرادۀ عاشقانه داشته باشد، و عظمت و موقعیت عالی خانوادگی و اجتماعی خود را زیر پا نهد! (إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) و به جاست که اطرفیانش او را در گمراهی آشکار ببینند، زیرا از شاهراه عقلانیت خارج شده و ننگ و عار را بر خود هموار نموده، و عاشق برده ای شده است که به او وقعی نمی‌نهد!

۵-۶: (أَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ) (یوسف / ۵۱)

زمانی که پادشاه در رابطه با موضوع یوسف (ع) از همسر عزیز مصر سؤال نمود، او به گناه خود اعتراف نمود و گفت: (أَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ) و این جمله بدون تأکید آمده است، زیرا در سیاق اعتراف به گناه آورده شده است، و از نظر بلاغی استفاده از تأکید در چنین مواردی، هیچ لطفی ندارد. سپس می‌افزاید: (وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ) و در اینجا از دو ابزار تأکید استفاده شده است: «إِنَّ وَلام در لمن» تا بر صداقت و برائت یوسف (ع) پافشاری نماید و هر نوع اتهامی را از وی دور نماید و این مطلب به نوعی موضوع «هم»ی را که در آیه (وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) (یوسف / ۲۴) ابطال می‌کند؛ همان موضوعی که برخی از شکاکان تلاش می‌کنند تا آن را برجسته سازند و آن‌گونه که خود می‌خواهند آن را تعبیر و تأویل نمایند و این شهادت بسیار قاطع و مؤکد از جانب آن زن است که یوسف (ع) از هر گناهی پاک بوده و از هر عیب و عاری دور بوده است.

۶-۶: (وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ) (یوسف / ۵۳)

علت اینکه در این جمله از دو ابزار تأکید «إِنَّ وَ لام در لأمارة» استفاده شده، این است که نفس آدمی، بسیار به بدی دستور می‌دهد، و این یک اعتراف بسیار واضح و عذرخواهی صریح بابت کار زشتی است که از همسر عزیز مصر صورت گرفته است، و تأکید نمود که این کار خارج از اراده و سیطرۀ او بوده است، همچنان که او خواسته است در توصیف نفس به تشویق به بدیها و سوق دادن به سمت پرتگاه، مبالغه ورزد و با این کار تا حدودی از سنگینی بار گناه و اشتباه خود بکاهد.

۷-۶: (قَالُوا سُرُّوْهُ عَنْهُ اَبَاهُ وَاِنَّا لَفَاعِلُوْنَ) (یوسف / ۶۱)

برادران یوسف (ع) به مصر سفر می‌کنند تا بارهایی از گندم را به کنعان ببرند، اما یوسف (ع) از آنان می‌خواهد بار دوم که برگشتند برادرشان (بنیامین) را نیز با خود بیاورند، آنان نیز به وی وعده دادند و گفتند: (سُرُّوْهُ عَنْهُ اَبَاهُ وَاِنَّا لَفَاعِلُوْنَ) وعده آنان با دو ابزار تأکید «إِنَّ وَاِمَّامًا لَّفَاعِلُوْنَ» مؤکد شده است. آنان معمولاً تمامی وعده‌های خود را به صورت مؤکد بیان می‌داشتند، و برای سرپوش گذاشتن بر منویات خود، از چنین اسلوب و روشی استفاده می‌کردند، زیرا در دل خود نسبت به آنچه که وعده می‌دادند، مردّد بودند.

۸-۶: (ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ اَتَيْتَهَا الْعِيبُ اِنَّكُمْ لَسَارِقُوْنَ) (یوسف / ۷۰)

سؤالی که اینجا مطرح می‌باشد این است که آیا آن فریاد از جانب یوسف (ع) و با اجازه او برآورده شد یا نه؟ اگر جواب مثبت است، چگونه سزاوار است که پیامبری این گونه کسانی را به دزدی متهم سازد و به آنان تهمت بزند؟^۱ و اگر پاسخ منفی است، چرا آن را منکر نشد و از تهمتی که به آنان زدند، ابراز بیزارى نمود؟! جواب این است که این ندا از سوی «مؤذن» و همکاران وی سر داده شده است، زیرا زمانی که آنان در طلب پیمانه قیمتی پادشاه برآمدند و آن را نیافتند - و به جز آنان کس دیگری آنجا نبود - گمان بردند که آنها آن را دزدیده اند. (رازی، همان: ص ۴۸۶ - ۴۸۷)

۹-۶: (وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي اَقْبَلْنَا فِيهَا وَاِنَّا لَصَادِقُوْنَ) (یوسف / ۸۲)

در حقیقت فرزندان یعقوب (ع) نزد پدر اصلاً مورد اعتماد نبودند، به همین خاطر گفتند: (وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ) و در گفته آنان (وَإِنَّا لَصَادِقُونَ) هر چند که از دو ابزار تأکید استفاده شده است، اما برای جلب اعتماد پدر کافی نبود، و آنان می‌دانستند که پدر به حرفهایشان باور نمی‌کند، به همین خاطر می‌بایست برای اقتناع او حتی اهالی شهری که در آن اقامت داشتند و کاروانیانی که با آنان به کنعان برگشته بودند، با خود همراه و همسو سازند.

۱۰-۶: (قَالَ اَبُوهُمْ اِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوْسُفَ لَوْلَا اَنْ تُفْتَدُوْنَ) (یوسف / ۹۴)

حوادث یکی پس از دیگری سپری شد و زمانی که کاروان از مصر به سوی شام حرکت کرد، پدر به صورت مؤکد - و علی‌رغم اینکه ترس آن را داشت که او را به بی‌خردی نسبت دهند - گفت:

(إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ) زیرا ایمان داشت که خداوند سبحان او را به دیدار یوسف (ع) شاد می‌گرداند، و رؤیایی را که فرزندش در دوران کودکی دیده بود، محقق می‌سازد، زیرا قبلاً گفته بود: (وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

۷- تأکید به وسیله «إِنْ» و تکرار فعل و تقدیم جار و مجرور»

۷-۱: (يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ) (یوسف / ۴)

این گونه حضرت یوسف (ع)، پدر را در جریان خوابی می‌گذارد که دیده بود و در این زمینه از چند نوع تأکید استفاده نمود؛ ابتدا حرف «إِنْ» را به کار برد، سپس فعل «دیدن» را دو بار تکرار نمود: «رَأَيْتُ - رَأَيْتُهُمْ» و نیز جار و مجرور «لی» را بر «ساجدین» مقدم داشت. این گفتار مؤکد، در باب سخن از امری نامألوف و ناآشنا وارد شده است؛ موضوعی شگفت‌انگیز که ترس آن می‌رود شنونده در صدق و راستی آن دچار شک و تردید شود، به همین خاطر، بیان رؤیا با اسلوب تأکید «رَأَيْتُ - رَأَيْتُهُمْ» همراه گشته است تا شکی را که احتمالاً حضرت یعقوب (ع) به آن گرفتار می‌شود، برطرف سازد، و بدون هیچ شک و تردیدی به تعبیر رویای فرزند خردسالش بپردازد، و از وی بخواهد تا جریان را برای برادرانش بازگو نکند.

۸- تأکید به وسیله «إِنْ» مخففه و لام مفتوحه»

۸-۱: (وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ) (یوسف / ۷۰)

این سخن متعلق به برادران یوسف (ع) است، و آن را خطاب به یوسف (ع) ابراز داشتند، و ملاحظه می‌شود که آنها به او گفتند: (وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ) و از «إِنْ» مخففه استفاده نمودند، اما خطاب به پدرشان گفتند: (إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ) و از «إِنْ» مشدده استفاده نمودند، شاید آدمی چنین تصور کند که بهتر بود جای این دو تعبیر عوض شود؛ یعنی در رابطه با یوسف (ع) که مستقیماً نسبت به او بدی روا داشته بودند، می‌بایست از «إِنْ» مشدده استفاده نمایند تا بیشتر بیانگر عذر خواهی آنان باشد، بر عکس تعبیری که برای پدرشان به کار بردند. اما اگر دقت کنیم در می‌یابیم که این اسلوب تعبیری قرآن، بی‌نظیر و کاملاً متناسب است، زیرا برادران یوسف (ع) هنگامی که حزن و اندوه شدید، و دل شکستگی و کور شدن پدر را که محصول فراق یوسف (ع) بود، مشاهده نمودند، این وضعیت، آنان را بر آن داشت تا از ته قلب از او عذر خواهی بکنند و به گناه خویش اعتراف نمایند. برعکس

حالت و وضعیت برادرشان که خداوند پس از آن حادثه او را مورد تَفَقُّد واکرام قرار داد و منزلتی بس رفیع به او عطا کرد، و این کار شرّ آنان سبب شد تا خیر کثیری به او برسد. (صالح سامرایی، همان: ص ۱۴۶-۱۴۷)

سیاق قرآن نیز بر همین موضوع صحه می‌گذارد؛ زیرا یوسف(ع) بدون این که برادرانش از وی بخواهند، برای آنان دعای مغفرت نمود و گفت: (لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) (یوسف/۹۲)، اما پدرشان با وجود این که از او درخواست نمودند، برای آنان طلب آمرزش نمود، بلکه به آنان وعده چنین کاری را داد: (قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (یوسف/۹۷-۹۸)، و به آنان وعده داد که در آینده برایشان استغفار خواهد نمود. آنچه که جای تأمل می‌باشد این است که در این تعبیر از واژه «سوف» استفاده شده است نه از واژه «سین» و «سوف» برای آینده دورتر می‌باشد، و بیانگر این حقیقت است که فراق یوسف(ع) و تألم قلبی یعقوب بسی شدید و عمیق بوده است.

۹- تأکید به وسیله «إِنَّ ولام مفتوحه و تقدیم جار و مجرور»

۹-۱: (قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ) (یوسف / ۱۱)

زمانی که برادران یوسف(ع) به توافق رسیدند که برادرشان را به چاه افکنند، همگی به نزد پدر رفتند تا او را قانع سازند تا یوسف(ع) را با آنان بفرستد و گفتند: (يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ) و در این گفتار آنان چند ابزار تأکید وجود دارد: «إِنَّا ولام در (لناصحون) و تقدیم جار و مجرور (له) اما آیا ادعای آنان مبنی بر نصیحتگری برای برادرشان نیازمند استفاده از این همه ابزار تأکید می‌باشد؟! «آری! نیاز به استفاده از چندین ابزار وجود دارد، زیرا یعقوب(ع) مسائلی را از آنان مشاهده کرده بود که موجبات نگرانی و عدم اعتماد او را فراهم ساخته بود». (اندلسی، ۱۹۸۳: ج ۵، ۲۸۵)

۹-۲: (أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) (یوسف / ۱۲)

برادران یوسف(ع) در این اسلوب تعبیری هم از دو ابزار تأکید استفاده کرده‌اند، و آیا نیازی بود که آنان موضوع حفاظت از برادرشان را به وسیله «إِنَّ ولام در (لحافظون) و تقدیم جار و مجرور» مؤکد کنند؟! در حقیقت ادعای نگهداری از یوسف(ع) و دلسوزی و غمخواری (نصح - حفظ) برای او که به صورت مؤکد ابراز شده است، بیانگر این حقیقت می‌باشد که یعقوب(ع) منکر این دو ادعا

بوده است، و چنین به نظر می‌رسد که برادران یوسف (ع) از این موضوع به نوعی اطلاع حاصل کرده بودند، و اطمینان داشتند که پدرشان به آنان اعتماد ندارد، در نتیجه از این همه ابزار تأکید استفاده نمودند تا وی را قانع سازند و سخن آنان را باور نماید، و عبارت (مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ) به خوبی بیانگر آن است که پدرشان به آنان اعتماد ندارد، و مشاهده می‌کنیم که در اینجا گفتار خود را با انواع راههای مؤکد ساختن کلام، مورد تأکید قرار داده، و از جمله اسمیه و به کارگیری «إِنَّ» و اسناد دادن «حفظ و نگهداری به همه» و تقدیم «له» بر خبر، استفاده نمودند تا با زیرکی و مهارت خاص، مقصود خود را به دست آورند. بنابراین برادران یوسف (ع) از نظر پدرشان متهم بودند، و خود به این مطلب پی برده بودند، و به همین خاطر این گونه گفتار خود را مورد تأکید قرار دادند.

۹-۳: (قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَ نَكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ) (یوسف/۶۳)

برادران یوسف (ع) به نزد پدر برگشتند و از وی خواستند تا بنیامین را همراه با آنان بفرستد و وعده‌ای که این بار به پدر دادند: (وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ) همانند وعده‌ای است که به هنگام بیرون بردن یوسف (ع) به او دادند. بنابراین اولین چیزی که یعقوب (ع) به آنان گفت این بود: (قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنُتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ) (یوسف/۶۴) و بد نیست که یک بار دیگر وعده‌ای را که آن زمان به پدر دادند، به یاد آوریم، آن گاه که گفتند: (يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ)؟ (أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ)، (قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ)، (فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَ نَكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ)، این است موضع گیری کسانی که همواره شر و بدی را در دل می‌پروراندند، چنین کسانی همیشه خود را در موضع شک و شبهه می‌بینند، و اینکه دیگران به آنان اعتماد ندارند به همین خاطر حضرت یعقوب (ع) فرمود: (لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُتَوَّنَ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ) (یوسف/۶۶)، و شاید این یک اعتراف ضمنی است به این که حضرت یعقوب (ع) می‌دانست که بغض و کینه فرزندان نسبت به بنیامین همچون بغض و کینه آنان نسبت به یوسف (ع) نیست، به همین خاطر ترسی که از سرنوشت بنیامین داشت، همچون ترسی نبود که نسبت به آینده یوسف (ع) داشت.

۱- تأکید به وسیله «إِنَّ و لام مفتوحه و ضمیر فصل»

۱-: (قَالُوا أَيْنَك لَأَنَّتَ يُوسُفُ) (یوسف/ ۹۰)

این بار برادران یوسف (ع)، در گفتار خود از دو ابزار «إِنَّ و لام در (لَأَنَّتَ)» برای تأکید استفاده نمودند. اینجا باید مقداری تأمل کنیم و این سؤال را از خود بپرسیم که آیا آنان نیازمند آن بودند این پرسش را مطرح کنند و دریابند که عزیز مصر کسی جز برادرشان نیست؟! در واقع موضوع برطرف شدن غفلت و بی‌خبری فرزندان یعقوب (ع) و بازشناسی یوسف (ع) توسط آنان، امری مهم‌تر از آن است که پس از سؤال حضرت یوسف (ع) حاصل شده باشد: (هَلْ عَلِمْتُمْ مَّا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ) (یوسف/ ۸۹)، به عبارت دیگر، سؤال مطرح شده می‌بایست این شک و شبهه را در دل برادرشان ایجاد کند که برادرشان یوسف (ع) که نزد عزیز مصر ماندگار شده است، داستان به چاه افکنده شدن خود را برایش بازگو کرده است. اما چنین چیزی اتفاق نیفتاد! شکی نیست که برادران یوسف (ع) در چهره عزیز مصر آثاری از شباهت به یوسف (ع) را مشاهده کرده بودند، اما عقل آنان چنین امری را بعید انگاشت و به سرعت منکر آن شدند، زیرا هیچ علامت و نشانه‌ای دال بر این موضوع وجود نداشت.

اکنون به فرموده خداوند متعال بر می‌گردیم که در توصیف اولین دیدار میان یوسف (ع) و برادرانش آمده است: (وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ) (یوسف/ ۵۸)، حالا کمی تأمل کنیم و ببینیم عبارت (وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ) حامل چه معنایی است؟ و در این سیاق، انکار- که متضاد معرفت و شناخت می‌باشد- دارای چه معنایی است؟! و آیا این بدان معناست که انکار، همان جهل و عدم شناخت است، آن گونه که در تفسیر (وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ) آمده است؟! و بر این اساس، مراد از این فرموده خداوند متعال چیست: (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا) (نحل / ۸۳)

به‌طور قطع می‌توان گفت که «انکار» نقطه مقابل «شناختن» و یا حداقل «شک کردن» است. و چنین به نظر می‌رسد که برادران یوسف (ع) به هنگام اولین دیدار با او احساس نمودند که عزیز مصر شباهتهایی با برادرشان دارد، سپس این تصور را از ذهن خود بیرون نمودند و منکر آن شدند، چرا که هیچ قرینه‌ای وجود نداشت که مؤید تصورات ذهنی آنان باشد. و هنگامی که حضرت یوسف (ع) از آنان سؤال نمود: (قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَّا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ) (یوسف/ ۸۹) آن چه که قبلاً در ذهن خود تصور کرده بودند، برایشان تداعی شد، و موضوعی که قبلاً آن را

منکر شده بودند، در ذهن خود پذیرفتند، و یقین حاصل نمودند آن کس که در محضر وی قرار دارند همان برادرشان یوسف (ع) است.

بنابراین گفتند: (أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ) و در بطن سؤال آنان، جواب نیز نهفته بود، انگار آنان گفتند «شما یوسف هستید، آیا چنین نیست؟!» به همین خاطر جواب را با «آری» نداد، بلکه گفت: (أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا) (یوسف/۹۰).

۱۱- تأکید به وسیله «إِنَّ وَضَمِيرِ شَأْنِ»

۱۱-۱: (إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ) (همان).

در این جا باید در این گفتار یوسف (ع) که در باب تعلیم و تربیت برادرانش ایراد نمود، تأمل کنیم: (إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ)، او میان مقدمات و نتایج یک ارتباط تنگاتنگ ایجاد می‌کند؛ «کسی که تقوی و پرهیزگاری پیشه کند، (این مقدمه است) پس «حتماً خداوند اجر و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند»، (این هم نتیجه آن است). و این فراز از سخنان یوسف (ع)، ما را به یاد سخنانی می‌اندازد که در محضر همسر عزیز مصر ایراد نمود: (إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ). و در هر دو حالت ناگزیر از مؤکد ساختن مقدمه و نتیجه هستیم، تا «عدالت»، آن قاعده اساسی شریعت خداوند مورد تأکید قرار گیرد، و چنانچه یکی از مقدمه و یا نتیجه بدون تأکید می‌بود، توازن میان آنها از میان می‌رفت.

۱۲- تأکید به وسیله «لام مفتوحه وقد»

۱۲-۱: (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ) (یوسف/۲۴)

همسر عزیز مصر همچنان بر اجرای نقشه‌ای که در سر داشت، مصر بود، و جمله تأکید شده به وسیله (لقد) که در واقع یک قَسَم قبل از آن حذف شده است، بیانگر آن است که این موضوع بدون هیچ شک و شبهه‌ای اتفاق افتاده است، و این که همسر عزیز مصر، به صورت حقیقی قصد یوسف (ع) نموده است. اما این فرموده الهی (وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) این موضوع را از دوجبهت از حضرت یوسف (ع) نفی می‌کند:

• وجود واژه «لولا» بیانگر آن است که موضوع «قصد کردن» به هیچ وجه از جانب یوسف (ع) صورت نگرفته است، زیرا «لولا» برای امتناع جواب است (زمخشری، ۱۹۹۳م: ص ۴۳۲)، و

زمانی که می‌گوییم: «اگر باران نمی‌بارید همه زراعت خشک می‌شد» اصلاً به آن معنی نیست که زراعت خشک شده است، و خداوند که می‌فرماید: (وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) به این معنا است که «قصد نمودن» از جانب یوسف (ع) اصلاً و ابداً صورت نگرفته است.

• موضوع «قصد» در این آیه به دو صورت وارد شده است، آنجا که مربوط به همسر عزیز مصر است، همراه با تأکید آمده است (وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ)، و این بیانگر آن است که این دو موضوع شباهتی با یکدیگر ندارند، و اگر شباهتی با هم داشتند، چرا اولی همراه با تأکید، و دومی بدون تأکید آمده است؟!

۱۲-۲: (قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَنِ نَفْسِهِ فَأَسْتَعْصَمَ) (یوسف/۳۲)

همسر عزیز مصر در انتظار زنانی که او را بر مراوده با یوسف (ع) مورد سرزنش قرار داده بودند، عزم را جزم نمود که تصمیم خود را در رابطه با یوسف (ع) عملی سازد. آری! او در برابر آن زنان مؤکدانه اعتراف نمود که چنین چیزی حقیقت داشته و یوسف (ع) را به خود خوانده است: (وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَنِ نَفْسِهِ) و این‌گونه در برابر آنان پرده حیا را درید، زیرا شیفته شدن آن زنان به یوسف (ع) را توجیهی برای کار خود دید.

اما همین زن، در برابر پادشاه مصر، با نوعی از حجب و حیا به این موضوع اعتراف می‌نماید: (أَنَا رَاوَدتُّهُ عَنِ نَفْسِهِ)، و او زمانی به خود جرأت داد که به صورت مؤکد در محضر آن زنان به عشق یوسف (ع) اعتراف نماید که آنان را شیفته و شیدای یوسف (ع) دید، و آنان اعتراف نمودند که او در این زمینه کاملاً معذور است، و او را در اقدام به این کار کاملاً محق دانستند. به همین خاطر همسر عزیز مصر، هیچ مانعی را برای استفاده از ابزار تأکید، پیش روی خود ندید.

ملاحظه می‌کنیم که سخن همسر عزیز مصر که در محضر عزیز ارائه شده است، بدون تأکید می‌باشد، این در حالی است که چنین جایگاه و سیاقی، مقتضی حال آن است که کلام همراه با تأکید آورده شود. پس حکمت این کار چیست؟ بسیار واضح است که هدف از مؤکد ساختن کلام، بر طرف ساختن شک و تردید و یا انکار مخاطب است، اما عزیز مصر با شنیدن این خبر آن چنان مات و مبهوت شد که فرصت اندیشیدن و شک کردن به سخنان همسرش را پیدا نکرد، و همسرش خواست با اعتماد به نفس و بدون هیچ ترس و خوفی، و انگار که هیچ اتفاقی روی نداده است با او صحبت کند و چنانچه در گفتار خود، از ابزارهای تأکید استفاده می‌کرد، خود را در جایگاه متهم

قرار می‌داد و می‌بایست از خویشتن دفاع کند، حال آن که او نمی‌خواست چنین شود، بلکه می‌خواست در جایگاه مدعی بنشیند و یوسف (ع) را متهم سازد؛ متهمی که برای دفاع از خود و نفی اتهامات وارده، به سوگند و قسمهای زیادی متوسل می‌شود. و از قدیم گفته‌اند: «آن کس که مدعی است باید دلیل و مدرکی ارائه نماید، و آن کس که منکر قضیه‌ای است باید قسم بخورد» (انصاری، ۲۰۰۰م: ج ۴، ص ۹۸)

احتمال می‌رود همسر عزیز مصر چندان به موضع‌گیری همسرش در این زمینه اهمیت نداده، و برایش مهم نبوده است که ایشان معتقد به برائت و پاکی وی هست یا نه! به همین خاطر نیازی به استفاده از ابزارهای تأکید ندیده است. شاهد صحت این ادعا آن است که این زن پس از اتفاقی که در کاخ افتاد، مجدداً به سمت یوسف (ع) روی آورد، و در جمع زنان دربار از او درخواست نمود، بدون این که هیچ وزن و اعتباری برای همسرش قایل شود، و چنانچه ترسی از وی داشت هرگز این عمل را تکرار نمی‌کرد.

به هر حال حضرت یوسف (ع) بدون هیچ تأکیدی فرمود: (هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي) و خود را در جایگاه متهم قرار نداد؛ به گونه‌ای که از خویشتن دفاع کند، و آنچه را که همسر عزیز مصر او را به آن متهم ساخته بود از خود نفی نکرد، و مثلاً نگفت: «هیچ نیت بدی نسبت به خانواده‌ات نداشته‌ام» بلکه به منظور رد اتهام، از همان روش مشابه استفاده نمود، و با اعتماد به نفس کامل گفت: (هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي).

بنابراین هر دو طرف یک دیگر را متهم می‌سازند، و هیچ مدرکی به جز پیراهن یوسف (ع) که از پشت پاره شده است، وجود ندارد، اما اگر یوسف (ع) از این مدرک استفاده می‌کرد، چنین به نظر می‌آمد او دارد از خودش دفاع می‌کند، و حتماً احتمال آن وجود داشت که این مدرک از وی پذیرفته نشود. به همین جهت (وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا) (یوسف/۲۶) و شهادت این شخص که از نزدیکان همسر عزیز مصر بود، تمامی ادعاهای آن زن را نقض نمود، و تمامی گفته‌های یوسف (ع) را اثبات کرد، و همه اتهامات را از او دور نمود.

۱۲-۳: (لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ) (یوسف/۱۱۱)

خداوند متعال تأکید می‌فرماید که در این داستان پند و عبرت وجود دارد، و شاید مهم‌ترین نتیجه و عبرت که از این داستان گرفته می‌شود این باشد: خداوندی که یوسف (ع) را از عمق چاه به

اوج ماه رساند، و او را از زندان رهایی بخشید، بدون شک می‌تواند محمد (ص) را نیز به عزت و جایگاهی رفیع برساند، و دینش را یاری دهد. و این در واقع تسلیت و دلداری پیامبر است تا در مواجهه با مشکلات و سختیها استوار و پا بر جا باشد.

۱۳- تأکید به وسیله «لام مفتوحه و نون ثقیله»

۱۳-۱: (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) (یوسف/۱۵).

لحظه به چاه افکندن یوسف (ع) فرا می‌رسد و در همان حال وحی الهی نازل می‌شود و او را بشارت می‌دهد که نجاتش می‌دهد و از این تنگنا می‌رهاند. این مژده و بشارت به وسیله قسم محذوف که لام جواب قسم بیانگر آن است مؤکد شده است. همان‌گونه که فعل نیز به وسیله نون تأکید ثقیله، مؤکد گشته است. و هدف از این ابزارهای تأکیدی در چنین لحظه حساسی، ایجاد آرامش و اطمینان خاطر برای یوسف (ع) است، و این که خداوند بدون هیچ شکمی او را از چنین محنتی می‌رهاند.

۱۳-۲: (ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ) (یوسف/۳۵)

همسر عزیز مصر یوسف (ع) را به زندان تهدید نمود: (لَيْسَجُنَّهُ) و تهدیدش را نیز عملی نمود. این واژه دوبار و در دو جای مختلف به وسیله دو ابزار تأکید «لام مفتوحه و نون ثقیله» مؤکد گشته است. و این بیانگر آن است که همسر عزیز مصر تهدید خود را آن چنان که می‌خواست، عملی نمود.

۱۴- تأکید به وسیله «لام مفتوحه و نون خفیفه»

۱۴-۱: (وَلَكِنَّ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيْسَجَنَّ وَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ) (یوسف/۳۲)

این بخش از گفتار همسر عزیز مصر نیز حامل تهدیدهای زیادی است که بیانگر عزم و اراده او برای اجرای آنها است؛ از «لام مفتوحه و نون تأکید خفیفه در (لَيَكُونَنَّ)» استفاده نمود که بیانگر اوج خشم و غضب همسر عزیز است. اما آیا توانست یوسف (ع) را به سکوت وادار نماید و او را خوار و ذلیل سازد؟! خیر، او نتوانست یوسف (ع) را وادار نماید تن به ذلت دهد، زیرا او در زندان تبدیل به دعوتگر راه خدا شد، و آیین و رسالت پروردگارش را تبلیغ نمود و مشاور و نصیحتگر دیگران شد و از نیکوکاران گردید. سپس که از زندان آزاد شد، پادشاه او را خزانه‌دار خود ساخت، و به اوج شکوه و اعتبار رسید.

برخی از نحویان معتقدند که آمدن (لَيْسَجَنَّ) با نون تأکید ثقیله، و (لَيْكُونَنَّ) با نون تأکید خفیفه به این معنا است که تلاش همسر عزیز مصر برای زندانی کردن یوسف (ع) شدیدتر از تلاش او برای خوار و رسوا نمودن وی بود، زیرا تصور آن را داشت که می‌تواند یوسف (ع) را در خانه‌اش زندانی کند، و از این طریق دوباره به وی نزدیکی جوید، و هرگاه که بخواهد او را ببیند، بنابراین در اینجا از نون ثقیله استفاده نمود تا بر این موضوع تأکید ورزد، و در (لیکونن) از نون خفیفه استفاده نمود زیرا قلباً در پی رسوا نمودن و به ذلت کشاندن یوسف (ع) نبود.

شایان ذکر است که در قرآن کریم فقط در دو جا از نون تأکید خفیفه استفاده شده است؛ اولی در (لَيْكُونَنَّ) و دومی در (لَنْسُفَعًا بِالنَّاصِيَةِ) (غلق/ ۱۵)، البته استفاده از نون تأکید ثقیله و خفیفه در دو جا توسط همسر عزیز مصر، می‌تواند دلایلی دیگر نیز داشته باشد، و آن این که همسر عزیز مصر موضوعی را با نون تأکید ثقیله آورد که توانایی انجام دادن آن را داشت (صبان، بی تا: ج ۳، ص ۲۱۲)، آری، او می‌توانست و عملاً هم توانست یوسف (ع) را زندانی کند. اما موضوع ذلت و احساس حقارت نمودن یک موضوع معنوی است، و جز خداوند متعال کسی بر آن قادر نیست، بنابراین چون قدرتی بر اعمال آن نداشت، از نون ثقیله استفاده نکرد.

۱۵- تأکید به وسیله «قسم ولام مفتوحه وقد»

۱۵-۱: (تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ) (یوسف/ ۷۳)

فرزندان یعقوب (ع) به مصر برگشتند، و یوسف (ع) از آنان پرسید: (هَلْ عَلِمْتُمْ مَّا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ) (یوسف/ ۸۹) در واقع این پرسش از باب خبر دادن است، خبر از چیزی که همواره به عنوان یک راز در میان آنان باقی مانده بود به همین خاطر گفتند: (تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ) و این گفتار آنان با قسم مؤکد شده است: (لقد)، و علی‌رغم این که آنان به براءت خود اطمینان داشتند، اما اتهامی که به آنان زده شد با دو ابزار، تأکید شده است: (إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ)، و بسیار طبیعی است که جواب خود را همراه با تأکید آورند، به ویژه این‌که برادران یوسف (ع) همواره مورد شک و شبهه بودند، و اگر چنین وضعیتی نداشتند، همچون کسی که به براءت خود اطمینان دارد، جواب می‌دادند و می‌گفتند: «ما دزد نیستیم» همان‌طور که یوسف (ع) آنگاه که زن عزیز مصر در مقابل شوهرش او را متهم ساخت، گفت: (هی راوَدَّتْنِي عَنْ نَفْسِي) و بدون استفاده از قسم و سایر ابزار تأکید، جواب او را داد، زیرا از طهارت و پاکدامنی خود اطمینان داشت.

نتیجه‌گیری

«تأکید» یکی از ارکان اساسی ساختار سوره یوسف (ع) می‌باشد و نقشی بارز را در روشن ساختن شخصیت‌های داستان و گرایشها و اهدافی نهان آنان ایفا می‌کند، و پرده از روی توطئه‌های پنهانی موجود در نفس آدمی برمی‌دارد، و اسرار نهفته در وجود او را برملا می‌سازد، و در این رهگذر از ابزار گفتگو بهره‌جسته است که مهم‌ترین واسطه میان دنیای داخلی انسان و جهان پیرامون او به شمار می‌رود.

اسلوب تأکید در قرآن کریم صرفاً جنبه زیبایی نداشته است و هرگز نمی‌توان آن را حشو به حساب آورد، و موجب سنگین شدن نص قرآن دانست، بلکه یکی از پایه‌های اساسی ساختار لغوی و بیانی قرآن است، که در حد و فور از آن استفاده شده است. قرآن معمولاً زمانی از تأکید استفاده می‌کند که مخاطب به آن نیاز داشته باشد، و چنانچه مخاطب در تردید به سر ببرد از یک ابزار تأکید استفاده می‌کند، و هرگاه مخاطب به حالت انکار برسد، از دو یا چند ابزار تأکید استفاده می‌نماید. و چنانچه مشاهده کردیم، در سوره یوسف (ع) نیز این اصل کلی، کاملاً رعایت گردیده است. و هم چنان که ملاحظه گردید، در این سوره مبارکه، ابزارهای تأکید به دو صورت انفرادی و ترکیبی به کار رفته‌اند؛ در پنج مورد از ابزارهای انفرادی استفاده گردیده است که به این شرح می‌باشد: تأکید به وسیله (إِنَّ) ده مورد، تأکید به وسیله (لام مفتوح) دو مورد، و تأکید به وسیله (أَنَّ)، (قسم) و (مفعول مطلق) هر کدام یک مورد. و در ده مورد نیز از ابزارهای ترکیبی به این شرح استفاده شده است: تأکید به وسیله (إِنَّ+لام مفتوح) ده مورد، تأکید به وسیله (إِنَّ+لام مفتوح+تقدیم جار و مجرور) سه مورد، تأکید به وسیله (إِنَّ+لام مفتوح+قد) سه مورد، تأکید به وسیله (لام مفتوح+نون ثقیله) دو مورد، تأکید به وسیله (إِنَّ+لام مفتوح+وضمیر فصل) و تأکید به وسیله (لام مفتوح+نون خفیفه) و تأکید به وسیله (إِنَّ+ضمیر شأن) و تأکید به وسیله (قسم+لام مفتوح) هر کدام یک بار مورد بهره قرار گرفته‌اند. نکته قابل توجه که در این جا باید به آن اشاره شود این است که در سوره یوسف (ع) بیشتر از ابزارهای ترکیبی برای تأکید استفاده شده است، و این به آن سبب است که در بیشتر موارد، قضایای بسیار سنگین و اضطراب‌آور و استرس‌زا مطرح شده و اثبات آنها و یا قانع ساختن مخاطب به آنها، نیازمند به کارگیری تأکیداتی سخت و سنگین است. در کنار همه این مطالب که ذکر شد، نکاتی بسیار ظریف نیز در ورای این ابزارها نهفته است که به جهت پرهیز از عدم اطالۀ کلام، خواننده گرامی را به داخل متن ارجاع می‌دهیم.

منابع و مآخذ

۱. قرآن كريم
۲. ابن هشام (۱۹۹۸م)، السيرة النبوية، دار الهلال، بيروت.
۳. اندلسي، ابو حيان (۱۹۸۳م)، البحر المحيط، دار الفكر، بيروت.
۴. انصاري، زكريا (۲۰۰۰م)، أسنى المطالب في شرح روض الطالب، تحقيق محمد محمد تامر، دار الكتب العلمية، بيروت.
۵. آلوسي، محمود (۱۹۹۴م)، روح المعاني، دار الفكر، بيروت.
۶. بياضوي (۲۰۰۰م)، انوار التنزيل واسرار التأويل، مؤسسة الإيمان، بيروت.
۷. جرجاني، عبدالقاهر (۲۰۰۱م)، دلائل الاعجاز، دار الكتب العلمية، بيروت.
۸. حمصي، نعيم (بي تا)، فكرة إعجاز القرآن منذ البعثة النبوية حتى عصرنا الحاضر، مع نقد و تعليق، بي تا، بي جا.
۹. رازي، فخر الدين (۱۹۹۷م)، التفسير الكبير، دار احياء التراث العربي، بيروت.
۱۰. زمخشري، محمود بن عمر (بي تا)، الكشف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل، تحقيق عبد الرزاق المهدي، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
۱۱. _____، (۱۹۹۳م)، المفصل في صنعة الإعراب، دار الهلال، الطبعة الأولى، بيروت.
۱۲. صالح سامري، فاضل (۱۹۸۶م)، التعبير القرآني، دار الكتب للطباعة و النشر، بغداد.
۱۳. صبان (بي تا)، حاشية الصبان على شرح الأشموني، منشورات الرضى و منشورات الزاهدي، قم.
۱۴. طوسي، ابو جعفر (بي تا)، التبيان في تفسير القرآن، دار احياء التراث العربي، بيروت.
۱۵. عمادي، محمد بن محمد (بي تا)، تفسير أبي سعود، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
۱۶. محمود حجازي، محمد (۱۹۶۸م)، التفسير الواضح، دار الجبل، بيروت.
۱۷. مسلم (۲۰۰۱م)، صحيح مسلم، به شرح النووي، تحقيق عصام الضبابي، چاپ چهارم، دار الحديث، قاهره.